من و اماس

«اماس» با طعم شادی!

مریم پیمان

● از پـژواک صدای خنده‌هایم لبخنـد می‌زنم. بعد از مدت‌ها شـادی را در سلول‌هایم متبلور می‌بینم. با کوچک‌ترین طنز هوشـمندانه، ذهن رهایم می‌خندد. اردیبهشـت پاییز، بهار را میهمان جسمم کرده است. گویی همیشـه عمـر هیـچ نشـانه‌ای از خانه‌کردن «اماس» در جسـم و جانم نداشته‌ام. آبان، مهربان‌تر از همیشـه، مهر زندگـی را در رگ‌هایـم جاری کرده اسـت. در کوچه می‌پیچم. زنی پای راسـتش را روی زمین می‌کشـد. ترس در ذهن و جانم جوانه می‌زند. صحنه تلخ سـال‌های بیماری زنده می‌شـود؛ «گرگ خفته»؛ پزشکان به تاری دید، ایجاد حالت غیرمتعارف دوگانه‌بینی یا دوبینی و دیدن سـایه در کنار هر آنچه فـرد می‌بینـد، می‌گویند. ایـن نشـانه‌ها تنها علائم هشـداردهنده بیماری‌اند که در علم پزشکی به گرگ خفته شـهرت یافته‌انـد. صدای قلبم را می‌شـنوم. سـینه‌ام آرام نمی‌گیرد. نفس عمیق می‌کشم. تنگی نفس، سکسـکه، سـرفه، آه‌کشـیدن، به اندازه کافی هوا نداشـتن، احساس سـنگینی روی قفسه سینه و اضطراب و دلشوره از نشانه‌های مشکلات تنفسی در بیماران «اماس» است. زهر می‌کند شادی و سلامتی کوتـاه و دروغین آبان را این صـدای بم و تند پیچیده در قفسـه سـینه‌ام. به خودم نهیب می‌زنم. دو روز است که شادمانی فراموشی آورده است و قرص‌های همیشـگی در سـبد دارویی مـن نبوده‌انـد. ضعف عضلات، عوارض جانبی داروهای شل‌کننده عضلات، داروهـای آرام‌بخـش و ضـددرد و ناتوانـی در رفع مخاط گلو یا بینی، ذرات غـذا، مایعات یا مخاط وارد ریه‌ها دلیل مشکلات تنفسـی است. نفس‌نفس‌زدن و فشـار دهان راهی جز تمرینات تنفسی برای بهبود عملکرد تنفسی ندارد. صدایم می‌کند کسی در راه. به چشم‌های خندان و خسته‌اش می‌نگرم. می‌خندد در عین بودن در بن‌بست آشتی. چقدر دستان چشمانش گرم است در نسیم خنک بهشت این روزهایم! هرچه می‌اندیشم هیچ خاطره‌ای زیباتر از این روزها در دفتر بلند خاطرات بیماری ندیده‌ام. همه نشانه‌های بیماری قهر کرده‌اند و رفته‌اند و من خوشبختی را باور می‌کنم. بـاور می‌کنم که روزها و شـب‌های بیمـاری وهمی بیش نبوده است و انگار دوباره به دنیا آمده‌ام. این‌بار، «سالم» زندگی خواهم کرد. ایمان دارم که با بیماری نخواهم مرد و «ام‌اس» دیگـر همراه من در مرزی از زمان نخواهد شـد. بلند نفس می‌کشـم. پرنده‌ای از شـاخه می‌پرد. قلبم در حصار استخوان‌های سینه‌ام مانند گنجشگی هراسـان دنبال راه فرار است. عمیق نفس می‌کشم. چشـم‌هایم را می‌بندم. می‌بینمش. پیشانی‌ام را بر سینه‌اش می‌گذارم. آرام موهای کوتاهم را نوازش می‌کند. عطر پروردگار رؤیای سـلامتی را در کام می‌کشـم. بـه صدایش گوش می‌دهم. سـرم را می‌بوسـد. حمد می‌خواند. لبخند می‌زنم. شادی در چشمانم روان می‌شود. شـانه‌هایم می‌لرزد. حسرت می‌خورم به روزهای گذشـته دور از او و آرزو می‌کنم برای ماندن جاودانه‌اش. خالی می‌شوم از هر چیز غیر از او و پر می‌شوم از آرامش حضورش. گوش می‌دهم به صدای قلب دردناکش. سرم را دور می‌کنم از سینه لرزانش. به چشـم‌های لبریز از محبت و نگرانی‌اش خیره می‌شوم. پیشـانی‌ام را می‌بوسد. رهایم می‌کند. به دامنش می‌آویزم. کاش! بار دیگر ۱۴ساله می‌شدم، بـدون هیچ تجربـه‌ای از درد و بیمـاری و من همان دخترک شاد جاه‌طلب. عمیق نفس می‌کشم. مادرم حمد می‌خواند.

گزارش «شرق» از محله‌ای که سال‌هاست سرپناه زنان تنهای مشهدی شده است

شهرک ۵۰ ساله بیوه‌زنان

معصومه اصغری: دو کوچه بـا خانه‌هایی یک‌طبقه و یک‌شـکل و با درهای کوچک یک‌لنگه‌ای از شهرک بیوه‌زنان باقی مانده اما مردم محله کوی طلاب قدیم و بلوار طبرسی امروز مشـهد، هنوز این چند کوچه و محلـه کوچک خاص را به همان نام قدیم «شـهرک بیوه‌زنان» می‌شناسند. خانه‌هایی ساده و کوچک برای زنانی که همسرانشان به هر شـکلی فوت شده‌اند و آنها نیز که با چند فرزند سـقفی نداشته‌اند، نوبت به نوبت از این خانه‌ها سهم گرفته و ساکن آنها شده‌اند. شـهرک بیوه‌زنان نیم قرن اسـت که تعـداد زیادی از زنان مشـهدی و مهاجری که راهشـان به مشهد افتـاده و آنجا گرفتـار و ماندگار شـده‌اند را در خود جا داده است.

مشـهدی‌ها بـه کوچـه می‌گوینـد «میـلان» و میلان‌های دو بلوار محله طبرسـی در شمال شرقی شهر مشـهد، زیاد و پشت سر هم هسـتند. در میانه تغییرات شهری که محله کوی طلاب (بلوار طبرسی) در چند دهه اخیر داشـته اسـت، خانه‌های شـهرک بیوه‌زنـان تغییر نکرده‌اند و از همـان دهه ۴۰ تاکنون یک‌طبقه‌های حیاط‌دار مانده‌اند و فقط ساکنانشـان هـرازگاه تغییر کرده‌انـد. تعداد زنانی که سـال‌های گذشـته در این خانه‌ها زندگی کرده‌انـد و رفته‌اند در حافظه مدیرعامل خیریه‌ای که بانی این شهرک بوده، نمانده است.

محمدعلی صمیمـی، مدیرعامـل خیریه انصار الحجه دراین‌باره به «شـرق» می‌گویـد زنان زیادی، از یک ماه تا ۱۰ سـال و بیشـتر در این خانه‌ها زندگی کرده‌اند تـا زمانی که توانمند شـدند و رفتنـد. او از پیرزنانی می‌گوید که از همان اول ساخت این خانه‌ها، در این خانه‌ها مانده‌اند و هنوز هم هسـتند. زنانی که حالا پیرزنانی با کمر خم شـده‌اند و تنهایی در را برای من باز می‌کنند. سـلام را جـواب می‌دهد و صورتش را از آفتاب عقب می‌کشـد تا بیشـتر من را ببیند و من گل‌هـای بنفش کـف حیات کوچکـش را می‌بینم و معلوم می‌شـود زردی انگشـت‌ها از پرچم‌های گل زعفرانی است که جدا کرده است. پیرزن از همان سال ۴۷ که این شـهرک ساخته شد و دور و اطرافش همه زمین‌های کشاورزی بود، اینجاست.

پیرزن از فریمان آمده اسـت؛ وقتـی که نوزادش مـرده و مدتی بعد هم همسـرش می‌میـرد. با چند بچه دیگرش به این شـهرک معرفی می‌شود و حالا که بچه‌ها همه رفته‌اند تنهاست. زن همسایه هم به ما اضافه می‌شود و محور صحبتشان به زمان جلسه قرعه‌کشی وام خانگی و نوبت این دفعه می‌رسد. زن همسـایه از سال ۶۷ اینجاسـت و راضی است؛ از آن راضی‌ها کـه چاره‌ای دیگر نـدارد و به همین امکان فعلی هم شـاکر اسـت. او هم سـفته داده و در این سـال‌ها دیگر پولی نداده اسـت. پیرزن خیریه را زیاد نمی‌شناسد؛ می‌گوید: داراها پول جمع می‌کنند و این خانه‌ها را می‌سـازند و به ما کمک می‌کنند. سؤال‌ها را با اینکه بی‌سـواد اسـت رد می‌کنـد و می‌گوید ما همه‌اش توی خانه‌ایم، چیزی نمی‌دانیم.

در دیگری باز می‌شـود و زن با سـینی آش نذری بیرون می‌آید؛ زن سـن و سـالی دارد و چادرش را به گردن گره زده اسـت. من را با توجه به عرف محله و آدم‌های آشنای دور و برش غریبه می‌بیند و می‌ایستد. اعتماد می‌کند برای حرف‌زدن. ۱۴ سـال است ساکن این شـهرک آب‌رفته شـده و حالا ماندگار اسـت. به خیریه‌ای که این شـهرک را ساخته «خدا خیر بده»ای می‌گوید و آش تعارف می‌کند.

وقتـی ایـن خانه‌ها بـه نـام شـهرک بیوه‌زنان در میلان‌هایـی کـه حـالا اسمشـان کوچه‌هـای «حیدری‌نسـب» شده است، سـاخته می‌شدند، کوی طلابی وجود نداشـت و چند خانه در میان انبوهی از زمین‌های کشـاورزی بودند. وقتی خانه‌های مجاز و غیرمجاز در این چند دهه در این محلات ساخته شدند، خانه‌های شهرک بیوه‌زنان اینجا بودند. این خانه‌ها با این نام حساسـیت‌برانگیر در همه این سال‌ها در این محلات به حیات شهری و اجتماعی خود ادامه داده و هنوز هم برقرار اسـت. از مـردم محله و خود زنان غیرمستقیم درباره حواشی این شهرک سؤال می‌کنم اما کسـی حاشـیه خاصی را نمی‌گوید. با معیارها و خبرهـا و آنچه تاکنـون از این موضوعات پرحاشـیه شـنیده‌ام، برایم عجیب است که این شهرک در همه این سال‌ها باقی مانده و کسـی به آنها کاری نداشته و مثل بسـیاری از موضوعات مربوط به آسـیب‌های اجتماعی مردم در مقابل آنها جبهه منفی نگرفته‌اند.

از یکی از خانه‌ها صدای جاروبرقی می‌آید؛ از لای در زن ساکن خانه را می‌بینم و سلام می‌کنم. جاروبرقی را خاموش کرد تا صدای من را بشنود. در را باز گذاشته و به‌خاطر طراحی خانه، تا انتهای حیاط معلوم است. بعد از سلام و احوالپرسی و معرفی خودم، می‌پرسم مردم با شما کاری ندارند؟ حرفی؟ حدیثی؟ سرش را تکان می‌دهد که یعنی نه! بعد می‌گوید: خیریه خیلی حواسـش به ما هست، بعد هم اینکه وقتـی می‌دانیم اگر حرف و حدیثی باشـد، همین خانه را هم از ما می‌گیرند؛ سـر ما به کار خودمان است. همسایه املاکی شـهرک کوچک‌شـده بیوه‌زنان می‌گوید ۱۷، ۱۸ سـالی می‌شود کـه آنجاسـت و از ایـن زنـان سـاکن چیزی ندیده که بخواهد معترض باشـد. آمار خانه‌های دو میلان فروخته‌شـده را دارد و اضافه می‌کند: ایـن دو تا میلان هـم یا وقفی اسـت یا مشـکل سـند دارد که تابه‌حال مانده وگرنه نمی‌ماند. یکی از مغازه‌ها عمده‌فروشـی محل می‌گوید تعدادی از این زنان مشتری‌های قدیمی او هستند که جنس نسیه‌ای از او برمی‌دارند. می‌گوید: «حالا تقریبا بیشترشـان پیر شده‌اند، قبلا که بچه‌هایشان بودند این محله بروبیایی داشت و شلوغ بود».همه محله‌ها و خیابان‌های قبل و بعد از طبرسـی، خیریه‌ای که شهرک بیوه‌زنان را راه انداخته خوب می‌شناسـند. پیداکردنش سخت هم نیسـت چون همه آدرس آن را دارنـد و از قضا مدیر آن هم از اینکه بعد از ۵۰ سـال خیررسـاندن به زنان بی‌سرپرسـت خبرنگاری سراغش را گرفته خوشحال است. «در سـال ۱۳۴۷ در جلسه تفسیر قرآن مرحوم آیت‌الله نجف‌آبادی که در خیریه برگزار می‌شد، تأملی کردنـد و گفتند که لازم اسـت برای کـودکان یتیم و زنان بی‌سرپرسـت کاری کنیم. او همانجا ۶۰ تومان از جیبشـان درآوردند و گفتند از همین‌جا شروع کنیم و همان شب ۱۵۰ تومان جمع شـد و تا امروز با همان کمک‌های مردمی ادامه دارد». این روایت محمدعلی صمیمی مدیرعامل خیریه انصارالحجه است از روزی که ایده ساخت این محل کلید زده شد.

می‌پرسـم چرا «کـوی طلاب» را انتخـاب کردید و می‌گویـد: فـردی بـود در آن زمـان کـه مرحوم شـده اسـت و زمیـن را مجانـی اما مشـروط به ما داد و مـا دو نفر ۴۸ دسـتگاه در کنار هم سـاختیم و خانواده‌های بدون سرپرستمان را فرستادیم. اما حالا به‌دلیل مسـائلی که پیش آمده اسـت دیگر پشیمان شـده‌ایم که سـاختمان جدیدی بسـازیم و اینجا را توسعه بدهیم.

درباره مسـائلی که اشـاره کرده با تأمل صحبت می‌کنـد و توضیـح می‌دهـد: «آنجا به نام شـهرک بیوه‌زنان معروف شـد و برخی اوقـات افرادی آنجا می‌روند و مشکلات ایجاد می‌کنند و به‌همین‌دلیل ما ۴۸ دسـتگاه آن را فروختیم و با پول آن در نقاط دیگری از شـهر به شـکل پراکنـده خانه گرفتیم تا دیگـر این زنـان در یک نقطه نباشند اما ۴۸ دستگاه دیگر باقی مانده که هنوز سند ندارد». بانی این شـهرک کمی اکـراه دارد تا درباره اتفاقات افتاده حرف بزند امـا راضی می‌شـود و می‌گوید: «در ایـن سـال‌ها تعـدادی از افرادی بودند که مشـکل ایجاد کنند. در این سـال‌ها چند باری مشکلات بالا گرفت و کارمان به پاسگاه هم کشیده شد و باعث شد جمعشان کنیم».

مدیرعامل خیریه می‌گوید: آنجا به نام شهرک بیوه‌زنان معروف شد و برخی اوقات افرادی آنجا می‌روند و مشکلات ایجاد می‌کنند و به‌همین‌دلیل ما ۴۸ دستگاه آن را فروختیم و با پول آن در نقاط دیگری از شهر به شکل پراکنده خانه گرفتیم تا دیگر این زنان در یک نقطه نباشند اما ۴۸ دستگاه دیگر باقی مانده که هنوز سند ندارد

می‌گوید زمان زیادی از این تصمیمشان نمی‌گذرد و خانه‌ها را در همین یکی، دو سـال اخیر فروخته‌اند چون این مشـکلات اجتماعی از اول نبوده است و در هفت، هشـت سال اخیر بیشتر شـده است. می‌گوید خیریـه آنها در این سـال‌ها بـرای این اقـدام حرف زیادی شـنیده اما هنوز هم پـای کار مانده ولی روش کار را تغییر داده تا کمتر حرف و حدیث داشـته باشد. صمیمی می‌گوید این تصمیمشان جواب داده و خود زنان هم اینطور راضی‌تر هستند که کسی نداند تنها یا تحت پوشش جایی هستند.

بانـی خیریه انصارالحجه کنترلشـان روی زنان را قبول دارد اما تلاششان این بوده که دخالت در زندگی آنها نشود و اضافه می‌کند: «برای ما مهم بود که این زنان از نظر مسائل اخلاقی و حجاب مشکلی نداشته باشـند و خودشـان هم مراقب بودند. شاید یک یا دو درصدی بودند که حاشـیه‌هایی پیرامونشان درست شـد، اما همه آنهـا خانواده‌های نجیب و باارزشـی بودند و هستند».

صمیمـی می‌گویـد در قانون‌های خیریـه برای قبول این زنـان، جذب پس از طلاق را نداشـته‌اند و ندارند و تنها دلیل فوت همسـر است و تأکید می‌کند: نمی‌خواهیم فتح بابی برای طلاق باشیم تا خیالشان راحت باشد اگر طلاق بگیرند خیریه‌ای آنها را پوشش می‌دهـد. می‌گویـد خیریـه تحقیقات می‌کنـد و در جریان این سال‌ها هم کنترل می‌شـوند و اگر ازدواج کنند از تحت پوشـش‌بودن بیرون می‌آیند اما باز هم به فرزندانشـان خدماتی می‌دهیم چون می‌دانیم آن مردی هم که با این خانواده‌ها در ارتباط اسـت حتما وضع مالی خوبی نـدارد که بتواند بچه‌های این زنان را پوشـش دهد. علاوه بـر اینها هر دو مـاه میزانی خواروبار و گوشـت هم به هر خانواده داده می‌شود. صمیمی می‌گوید: علاوه بر اینها برای دختران این زنان هم جهیزیه آماده می‌کنند و با همکاری کمیته امداد هم کمک‌های موردی زیـادی دارند. پیرمرد گنابادی خیـر می‌گوید این خیریه قبل و بعـد از انقلاب فعال بـوده و با همه دولتی‌ها کار کرده و کسـی به کار این خیریه و شهرک بیوه‌زنان کاری نداشته است. خودش بازنشسـته ارتش اسـت که از همان ابتدا دنبال کار این خیریـه رفته و می‌گوید: «هم قبل از انقلاب و هم انقلابی‌ها کمک می‌کردند و کاری به کارمان نداشتند و حتی اطلاعات و ساواک هم ما را می‌شناختند چون ما کارمان مردمی بود و سیاسی نبود. همه امورات ما با مردم می‌گذرد».

صمیمی می‌گوید: دو میلان باقی‌مانده از شـهرک بیوه‌زنان قرار نیسـت حذف شود و فعلا باقی می‌ماند چرا که هنـوز هم زنان زیادی متقاضـی این خانه‌ها هسـتند. از او درباره هیئت‌مدیره می‌پرسم و می‌گوید: ۳۰ نفر هیئت امنا دارد که همه آنها هم مرد هستند. ۳۰ مردی که در ۵۰ سـال گذشته محور کمک‌هایشان بـرای زنان بدون سرپرسـت بوده و هنـوز هم ادامه دارد. صمیمی درباره حسـاب‌وکتاب این خیریه حرف می‌زند و می‌گوید آنقدر حسـابمان پاک است که هم قبـل انقلابی‌ها و هم بعد انقلابی‌ها ما را قبول دارند. حسـابمان با دولت و ملت روشـن است و شفافیت مالی داریم و با مردم رو راسـت هستیم. می‌گوید در همه این سال‌ها به توصیه مرحوم نجف‌آبادی یک بار هم به تاجر و بازاری مراجعـه نکردیم که مبادا پول شـبهه‌ناکی وارد این خیریه شـود. صندوق‌هایمان را هم در کوچه و خیابان نمی‌گذاریم و فقط به جایی که خودشان درخواست کنند می‌دهیم.

می‌خواهـم از کوچـه عکسـی بگیرم کـه زن با خجالت سـرش را از درِ حیاط داخل می‌برد. می‌گوید چهار سـالی می‌شـود که آنجاسـت و با سـه بچه نمی‌توانسـت جایی را اجاره کند. چک تضمینی صد میلیونـی از او گرفته‌اند. می‌گوید: «اگر شـوهر کنم یا صیغه کنم بیرونمان می‌کنند. خیریه بزرگی اسـت و حواسشـان به ما هست و متوجه می‌شوند». دستش را به سمت چند تا از درهای بسته می‌گیرد و می‌گوید اینها قدیمی هستند، این یکی تازه فوت کرده، آن یکی هم رفته خونه پسـرش. شـوهرش با یک سه‌چرخه میوه می‌فروخته و یکباره سـکته کـرده و از دنیا رفته است. او هم به قول خودش به امام رضا پناه آورده و این خانه نتیجه این پناه‌آوردن است.

تهرانشهر

شهر هزار اقوام

● **علیرضا زمانـی:** ظاهـر تهـران و فعالیت‌های فرهنگی‌اش، چنـدان نشـانی از فرهنگ قومیت‌ها و طوایف سـاکن آن ندارد، اما تنـوع اقوام و طوایف ساکن شـهر حیرت‌آور بوده و جا دارد تهران را شهر هزاراقـوام بنامیم! تنوعی که در دهه‌های گذشـته چنـدان توجهی به آن نشـده و پژوهشـی بنیادین درباره‌اش انجام نشده است. پژوهشی که برای رونق و افزایش سرمایه‌های فرهنگی این شهر، از نان شب نیز واجب‌تر است.

اگر نگاهی بـه وضعیت کلان‌شـهرهای جهان بیندازیم، لندن به سـبب تنوع قومـی طایفه‌ای که تعداد و فعالیت‌های فرهنگی آنها مشـخص است، جزء ۱۲ شـهر فرهنگی برتر دنیا قرار گرفته است. به آمارهای ۱۲۸۴ ق و ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۴ ش تهران هم که نظر کنیم، تا حدودی آماری از قومیت‌ها و مهاجران شـهرهای دیگر ارائه شـده؛ اما در دهه‌های گذشته آمـار چندانی از آنها وجود نـدارد. در دوره ناصری، اصفهانی‌ها بیشـترین آمـار اقوام مهاجـر تهران را تشـکیل می‌دادند اما اواخـر دوره قاجار این ترک‌ها بودند که گوی سـبقت را از اصفهانی‌ها ربودند. در دوره قاجار هر یک از این اقوام و طوایف در صنوف و مشاغل به‌خصوصی به کار مشغول بودند. ترک‌های تبریز و اطرافش در بازار به تجارت فرش، خشکبار و ارسی (نوعی کفش) مشغول بودند. اهالی فراهان و تفرش مسـتوفی بودند و کارهای اداره دارایی امروز را انجـام می‌دادند. بروجردی‌ها هـم نمدمال‌های شهر بودند. در دوره پهلوی اول عده‌ای از کاشانی‌ها فروش تنبوشـه (لوله سفالی) و کوزه آب را برعهده داشتند و نطنزی‌ها آب‌پاشی خیابان‌های پرگردوخاک تهران را انجام می‌دادند.

از دوره پهلوی دوم هم اقوام و طوایف مختلفی راه هجـرت بـه پایتخت را در پیـش گرفتند. در این دوره اقوام و طوایف مختلف تهران مشاغل جدیدی را دنبـال کردند و تـا امروز نیز کمـاکان ادامه دارد. دریانی‌هـا از همان سـال‌ها کار خواربارفروشـی را آغـاز و رفته‌رفته سـوپرمارکت‌های تهـران را قرق کرده‌انـد و امـروزه بزرگانشـان کارخانه‌های بزرگ موادغذایی، به‌خصوص شکلات‌سـازی، را در اختیار دارند. قهرودی‌ها، روسـتای کنار قمصر کاشـان، کار چرخ خیاطـی و فـروش و تعمیر آن را در راسـته خیابان خیام دسـت گرفته و حسـینیه‌ای در منطقه ۱۱ برای خود دسـت‌وپا کرده‌اند. کیوجی‌های اردبیل کیسـه پلاستیک‌فروشـی‌های پله نوروزخان را قرق کـرده و مسـجدی در خیابـان خیام بنـا نهاده‌اند. سولوتی‌های نمین، کت‌وشـلواری‌های باب‌همایون هستند. مشکین‌شـهری‌ها ابتدا روزنامه‌فروشی‌های پایتخت را نشانه رفتند و سـپس میدان میوه‌وتره‌بار مرکزی تهران محل کارشـان شده و ساکنان منطقه ۱۹ شده‌اند. فراهانی‌ها و تفرشی‌های امیریه و منیریه بـه بنایی و معماری مشـغول بودنـد. یزدی‌ها هم جوادیه تهرانپارس را برای سـکونت انتخاب کردند. اسب‌فروشـانی‌های سراب، سـیمان‌کارهای تهران شـدند و منطقـه ۹ محل گردهمایی مذهبی‌شـان شـده. قره‌چمنی‌های منطقه ۱۰ هم کانال‌سـازهای عمـده پایتخت لقب گرفتـه و مسـجد اراکی‌های خیابـان خواجه نظام نشـان از حضـور اراکی‌ها در منطقه هفت دارد. سـولایی‌های نمیـن آرماتوربند و کلخورانی‌هـای منطقـه ۱۳ ابتدا دست‌فروشـان شرق تهران بودند و امروزه مشاغل دیگری را تجربه می‌کنند؛ البته کلخورانی‌هـای خیابان منوچهری از ابتدا به کارهای ساختمانی مشغول بودند. کردها هم که در سـال‌های اخیر نگهبانی ساختمان‌های تهران را تجربه می‌کردند، کم‌کم دارند تره‌بارهای شهر را به اجاره انحصاری خود درمی‌آورند.

جدول ۲۹۵۵ ■ طراح: بیژن گورانی

افقی:

۱- واحـد شـمارش شیشـه- ایالتـی در آمریکا- یـک ششـم ملـک ۲ - نمایـش آهسـته در پخش فیلم- معـادل فارسـی اخطاریـه ۳- دقت‌کننده در امری- رایگان- یکتا ۴- آلونـک- اصطکاک- پرنده‌ای لذیذگوشـت ۵- آدم فقیر و بی‌چیز در بسـاط ندارد - عضوی در صورت- سفره- دومین دورقمی ۶- سبز تیره- مسیحیان- تپه باستانی آتن ۷- از مزه‌ها- مشگین‌شهر سابق- خانه ساحلی ۸- دستگاه نمایش فیلم- دومین حرف الفبـای یونانـی- مجموعـه ادوات جنگی ۹- نوعی زردآلو- رسم و سـنت- همسایه شیلی و برزیل ۱۰- حرف اول و آخر را در اداره می‌زند- سـیدها- گدا ۱۱- بلـه آلمانـی- گشـاینده- ملخ دریایـی- حرف همراهی ۱۲- نیکوکار- قیمـت نامطلوب- هر داروی نرم کننده مزاج ۱۳- افسانه‌گو- زیرکی- صاحب کتاب تاریخ مسعودی ۱۴- حالت و کیفیت- بازیگر مرد فیلم مشهور پدرخوانده ۱۵- تابع- پیامبر مدفون در شوش- کالبد.

عمودی:

۱- کتابـی تألیـف خواجـه رشـیدالدین فضل‌الله همدانی- سمت یسـار ۲- از افعال ربطی- مربوط به هجرت- دوره‌ای از زندگی زنان ۳- پادشاهان- ناممکن- شهری در اسـتان کرمان ۴- واقعی- پیامبری که علم تعبیر خواب می‌دانسـت- فهرست غذای رستوران ۵- قیل و قال- شـاخه‌ای از دریـا- باران منجمد ۶- وقتی نون از اون بگیری!- از یاران امام‌حسـین(ع)- سـمت چپ- تصـرف در مالی ۷- بلدرچیـن- نصب‌کننده- یک‌یک مردم ۸- جان‌ها- پیشـوایان طریقت- مخفی ۹- مقابـل تقـدم - روزهـا- شـیمی کربـن ۱۰- حرف دهن‌کجی- نوعی اسـباب‌بازی- دست محبت بر سر او بکشید- عضو رونده ۱۱- برملا کردن- خجستگی- ورزش روشـندلان ۱۲- گـردش کودکانـه- آوای حزین- کلید خودرو ۱۳- شهرستانی در استان قزوین- چراغ نفت‌سوز قدیمی- توپ و تشر ۱۴- وسیله بالا رفتن- کج‌وخمیده- کربوهیدرات ۱۵- تکرار حرفی- حق قضاوت کنسولی که به اتباع خارجی می‌دهند.

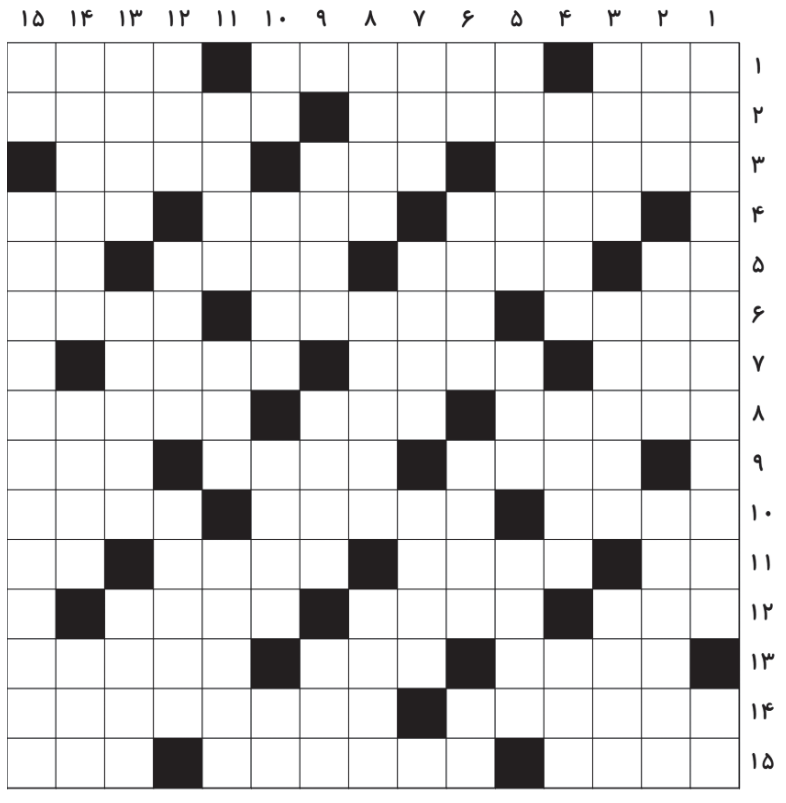

حل سودوکو سخت

۶	۲	۸	۷	۹	۴	۱	۳	۵
۵	۱	۴	۳	۶	۲	۹	۷	۸
۳	۹	۷	۱	۸	۵	۲	۴	۶
۹	۸	۶	۵	۲	۳	۴	۱	۷
۱	۴	۵	۹	۷	۶	۸	۲	۳
۷	۳	۲	۸	۴	۱	۵	۶	۹
۴	۵	۱	۶	۳	۸	۷	۹	۲
۸	۷	۳	۲	۱	۹	۶	۵	۴
۲	۶	۹	۴	۵	۷	۳	۸	۱

حل سودوکو ۱۹۵۰

۷	۹	۴	۱	۸	۳	۲	۵	۶
۱	۲	۳	۶	۷	۵	۸	۴	۹
۶	۸	۵	۲	۴	۹	۷	۱	۳
۲	۵	۱	۷	۹	۴	۶	۳	۸
۹	۳	۸	۵	۱	۶	۴	۲	۷
۴	۷	۶	۳	۲	۸	۱	۹	۵
۳	۴	۷	۸	۵	۲	۹	۶	۱
۸	۶	۲	۹	۳	۱	۵	۷	۴
۵	۱	۹	۴	۶	۷	۳	۸	۲

جدول ۲۹۵۴

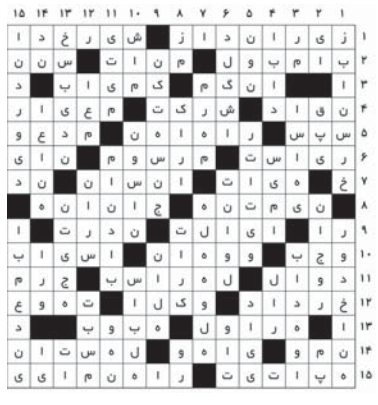

سودوکو ۱۹۵۱

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

		۲		۸			۹	۳
			۳		۱	۷		
	۱			۵	۲		۸	
۶							۳	۴
			۸			۹	۶	۱
۱	۹							
۹					۳		۴	
	۳					۲		۵
۲	۸			۴	۷			

سودوکو ۱۹۵۱

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

	۵		۲	۷	۸		۶	
	۷	۶	۴	۹	۳	۵		
			۶	۵		۷	۸	۹
	۲		۸	۳				۵
۴				۲	۹			۸
۹			۷	۱				۴
	۱		۳	۶			۴	
۶		۷		۴		۸		۱
			۱		۷	۳		